

معرفة خداوند متعال: فطرس جودن.

۱- معرفت: علم به شئی همراه با اطمینان و ثبوت قلبی. که نازی برایمان ندارد. کمال آن را
مثلاً من شایسته دو باره باز آن را می شناسم.

فطر: یعنی خلق شدن. کردن یعنی ایثار و پدید آوردن. شروع کردن
۲- فطرس: منظور: شایسته و برابر است. که بیشتر از ابتدای خلقت به آن سرشته شده است.
(معنا: اسلام).

آیات: ۱۱۰-۱۱۱: فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا. فطرتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا
بقره، ۱۳۵-۱۳۸: آیه صبه الله.
ابراهم ۱۰۹: آیه اخذ الله شك
حج ۳۰-۳۱: آیه فطرت الله
نمل ۶۱-۶۳: آیه لَعَنَ سَالِحَهُمْ.
بقره ۲۱۳: آیه كان الناس
نساء ۱۷-۲۲: مذكر انما انت هك
فصل ۶۲: آيات با ماء مرصاء.

۱- آیه فطرت: (فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فطرتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا)

(۱) خداوند به گمان خویشی را بدون هیچ گونه انحراف و سستی اقامه و جاریه امر مکن.

(۲) خداوند فطرت الهی به میان آورد. و به گمانش را بر ملازمت آن ترغیب مکن و از آن ماص
در این استوار باشد. که این فطرت منسوب خداست. و تفسیر در این راوند دارد.

چون فطرت همه انسان ها است. تفسیر برادر نیست

(۳) این دین تمام انبیاء است. که آیه: إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ.
و در بابی دیگر. آل عمران ۶۴: ما كان ابراهيم يهوديا ولا نصرانياً ولكن كان حنيفاً مسلماً.

کافی ج ۲ ص ۱۲۰ ، فطرهم جميعاً على التوحيد .

توحید صدوق : ۳۲۱ : هي الاسلام فطرهم الله حين اذن ميثاقهم على التوحيد .

بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۷۸ : فطرهم على التوحيد عند الميثاق على معرفته آية ربهم . قلت : واما الخبر
قال : فطأ طأ ، اسأ شخ قال : لو لا ذلك ، لم يعلموا من ربهم ولا من اربهم .

۲. آیه صفا الله : (صفا الله و من احسن من الله صفاً و من له عابد من)

در آیه قبل از این آیه ، خداوند به آنها (مؤمنان) می آموزد که هدایت برای کسانی که به خدا و آیه
پیامبر الهی آورده اند ایمان دارند و فرض میان آنها نلذارد .

(ص) صفا : نشانها برای هر بنده ،
(س) من صفاته که همه انسان ها بدانند خداوند متعال اند . و علامت خدا که نشانها مالک و معالما است ؛
آن صفات برشته است .

روایات :
تفسیر میسری ج ۱ ص ۶۲ : ابی عبد الله : العنفا صفة الامير المومنين بالدلالة من البيئات

صفت امیرالمومنین بدون صفت خداوند حامل نمی شود .

برداشت خود :
من از این روایت برداشت کردم : که خداوند تبارک و تعالی ما را بر صفت خویش که در عالم قبل
آن انشا فرموده و خودش را به ما شناساند . خلق شده ایم ، ما فطرتاً خداوند تبارک و تعالی را
من شناسیم فقط چون خداوند ما را فرموده و او است .

۳. آیه اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ : اَفِی اللّٰهِ شَکٌّ فَاَمَلِ السَّعَادَةِ وَالْاَرْضِ .

۵. شَک در باره می خدایند تبارک و تعالی را نمی گویند .

۶. در روایات معتبره ، خدایند به نحو در این دنیا بندگان را از معرفت خویش غافل کرده است .

و پرده نرا پوشش بر سر آنها نهاده است . تا به وسیله پیاپی ببران کناره زده شود . تا خدایند به وسیله استعمال بر بندگان هویدا شود .

فَاَمَل : شَک و تردید و انکار و تکذیب آن معنایند .

۷. انسان ها از حقیقت معرفت خدایند : } متذکر : وقتی متذکر و متوجّه است - خدایند را شناختا است که

او قیلا خدایند است . و اگر شَک و تردید کند معنایند را که به خود راه دهد .

ولی می تواند . فَعَانِد و سرکش کند و از آن دور گرداند و در کارهای خویش به آن اکتفا نکند

انکار و تسلیم نبودن و راه برای خودی و کفر نیست به آن اختیار است

۸. معرفت خدایند متعال فطری و آلتیاس نیست . که انسان های مکتف به تحصیل آن از

طریق استعمال و برهان جوده باشند و در نتیجه شَک و تردید در آن راه یابد .

۹. حَفَاةَ اللّٰهِ : فَاجْتَنِبُوا الرِّقَبَةَ مِنَ الْأَوْدَانِ وَاجْتَنِبُوا قَوْلَ الزُّوْرِ . حَفَاةَ اللّٰهِ مَعْرِ

مَشْرُکِیْنَ .

۱۰. اجتناب از شرک محمل حنیف می است . و انحراف از آن نیست . چون با فطرت خود هماغه

جوده است . ولی اگر شرک و زندقه از فطرت خویش منفرستند .

۱۱. روایات :

کافی ج ۲ ص ۱۲ : امام الباقر : الْحَنِيفَةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللّٰهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ

اللّٰهِ . قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْحَنِيفَةِ .

۱۲. حنیف بودن شایع فطرتی است که خدایند بر مردم سرشته است .

۵- آیه ثانی سألهم: لئن سألتهم من خلق السموات والأرض وسفر التسمين والقصر ليقولن
الله.

(۱) این آیه و آیات بعد این به مراتب می‌تواند هم انسان‌ها خدا را می‌شناسند و اگر تذکر به آنها
دارد شود اثرات بهرجهت او می‌کند.
اما باین وجود می‌داند که به هیچ یک از توان ادراکی خود نمی‌تواند او را بشناسد و هر وقت او را بخواند
درک کند و به همین جهت است که او را الله نامیده‌اند. (باینکه او را می‌شناسیم ولی از درک او
به توان ادراکی خود عاجز و ناتوانیم).

(۲) حدیث زبانه: قال رسول الله: كل مولود و حوله على الفطرة يعني: المبرأ بأن الله خلقه
الله بآية - لئن سألهم من خلق السموات والأرض ليقولن الله (کافی ۱۲/۲)
- ما خلقني الواحدة قال الذي اجتمع الاثنان عليه بالقول فيه كما قال: (فرآية مدح) (بخاری الاثر ۳/۳)

(۳) این اجتماع در صورتی صحیح است که معرفت ندای متعال تظری و کلی نباشد.
چون کلی و تظری نبودن با اتفاق همگان بر معرفت توحید ما را کار نیست

۶- آیه فذكر: تذكر انما انت منذر لست بليهم بمسيطر
و در آیه دیگر به یاد کردن است و هدیه: وهو الذي يريك آياتنا و ينزل لکم من السماء زرقاً و ما يتذكر الا
من ينبي (غافر ۱۳)

(۴) ذکر: یاد آوردن، ذهن سپردن
نسیان: فراموشی به از ذکر
تذكر: ذکر به از فراموشی

مثلاً انسان یک چیز را یاد گرفت سپس فراموش کرد سپس یاد آورد.
انسان که معرفت نداند برایش حاصل شده است. در وقت به دنیا آمدن ناگهان فراموشی برایش
غالب می‌شود سپس به وسیله پیامبر خدا خبر می‌شود و در آیه ای که خطاب به رسول الله
گفته است که تو فقط منذر هستی. که به معرفت نظری تذکر دهد.
از قرآن متوجه می‌شویم که تذکر به همان معرفت است و ناایجاد معرفتی جدید که سابقه ای نداشته.

۷- آیا کمان الناس، کمان الناس اُمّةً واحدةً فجعل الله النبیین مُبشّرين و مُنذرين.
۵ زحانی کاهرم! امت واحد بودن خداوند پیامبران را در حالی که متذکر بودن صیغوت کرد.
اینجا هم همانند که پیامبران متذکر امت واحد بودند.

۵ اُمّت واحد، خداوند یعنی پیامبران را فرستاد که امت واحد را متفرغ کند.

اکثر مفسرین این است واحد را واحد بودن بر ملاک ما دانسته. (دین منیت)

ولی این صورت درست نیست چون در این صورت خداوند متعال برای چه ظاهر پیامبران را
برای انداز فرستاد.

(نکته ولی روایت امام صادق (ع) اُمّت واحد را اینگونه معنی کند.

این است واحد این گونه جور که تا کافر بودن و مشرک؛ کمان زک قبله خوج، قبله فعلی
هدی کا فواک قال: بل کا فواک ضلالا. لم یکنوا علی هدی کا فواک فطره الله التي فطرهم
علیها لا تبدل لخلق الله و لم یکنوا لیهدوا حتی یهدیهم الله. ا ما تسمع یقول ابراهیم
الئن یدینی ربی کا کونن من القوم القائلین) آی ناسیا للمیثاق. تفسیر عیاشی (ع) است

و در روایت دیگر در همان منبع:

کا فوا ضلالا کا فوا لا یومنین و لا کافرین و لا مشرکین.

ضلال یعنی کسی که هنوز انداز نشده است. پس مطرح نیست کافر- ایمان و مشرک.

چون اگر متذکر شدن، و ایمان آوردن، و یومنین و اگر نیاروند، کافر

و خداوند تبارک و تعالی انبیاء و ائمّه اطهار را هوشیار و بیدار کردند تا ما را بیدار کند و اگر

این چنین نشود کسی خداوند را نمی شناسد و اینجاست. این روایت امام علی (ع) صفا شد

ولا یعرف الله الا بسبیل معرفتنا و نحن الاممات یعرفنا الله یعرف التیامیه من العراق

اگر اهل بیت نبوندند تا ما را اندازد که ما املا خداوند را نمی شناسیم چون فراموش کرده بودیم

و اهل بیت اند که با واسطه سبیل معرفت آنها به خدا ما رسید با بقیت و تسلیم و تسبیح و تداوند

آن ها را به شکرند و در آنها را هوشیار کرده تا ما را هدایت کند.

و درایت که هیچ دارد که حرام زحان نفع وقتی که متذکرند آنستند که بودند: که کافر مشرک. 7
چرا ماننی توانی خداوند را وقتی دنیا مستقیم بشناسی؟
جواب: معرفت نامحدود جسد زحان امکان است. و چیزی غیر از این اینجو و موارد
را چون محدود است درک نمی توانی بکنی.

پس خداوند را تیرا امر انبیاء و انما نبودند می توانستیم معرفت پیدا کنیم حال که ما با
متذکرین انما خداوند را می شناسیم. پایه معرفت تصور بلکه به معرفت قدسیتی.
ما بر این خدا جسد مانند نیستیم.
امد بیت خداوند را با معرفت و عمل (برهان عقلی) به کامی شناسانند.
نجاح.

درایت دیگری در چهار انوار است: ۱۱

إِنَّ اللَّهَ تَجَرَّبَهُ خَلَقَ النَّاسَ عَلَى الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَهُمُ اللَّهُ إِلَيْهَا لَا يَعْزِفُونَ إِلَّا
بَشْرِيًّا وَلَا أَكْثَرًا يَجْعَلُهُمْ. ثُمَّ ابْتَدَعَ اللَّهُ الرُّسُلَ إِلَيْهِمْ. يَدْعُوهُمْ إِلَى
إِيْمَانٍ بِاللَّهِ. حَتَّى لِلَّهِ إِلَهُيْهِمْ. فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَاهُ اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَنْ لَمْ يَهْدِهِ
وَمَا مِنْ ضَلَالٍ أَكْبَرَ لِمَنْ كَفَرَ لَدُنَّ مَعْنَى. بَلْكَ خداوند طبع آیه از قرآن را (انما مدینه السبیل
انما شاکر او انما کفورا) به آن ما صریح داده است. (اقتیار) داده است که این که وقتی تذکر
انبیاء و انما اظهار به آنهار می رسد و تا کافر
و تا وقتی که این امر را شناسند جزو هیچ کدام از اینها نمی شود البت که با اهل قاصد و مقصود
اینجا صریح است. و اگر مستغفین باشند ملقب معرفت. شاید بررند بهشت
این بیرون آمدن از غفلت و ذکر معرفت نیز فعله خداوند است که با واسطه امد بیت
روشن می شود.

۷
۱- آیه بآیه و ضراء: اَنْشِ يُمِيبُ الْمُضْطَرِّ اِذَا رَمَاهُ وَيُلِيقُ السَّوْءَ

۵ این آیه شریف حالت دارد که معرفت خداوند فطرت همه انسانهاست. و به همین جهت هنگام سختی و گرفتاری و ضعف و ناتوانی و قطع امید از مخلوق همگان به او روی می آورند.

۳ و همان روایت امام حسن (عسکری) در تفسیر (بسم الله الرحمن الرحيم) الله اوست که هر مخلوقی هنگام مواعج و سختی ها که امیدش از غیر خدا بریده می شود و از همه اسباب قطع می کند به او پناه می برد.

و روایت معروف امام صادق (ع) در این آیه: اَرَايْتُمْ اِنْ اَتَاكُمُ الذَّابُّ اللّٰهُ اَوْ اَخَفَكُمُ الْمَاءُ. اَنْتُمْ اللّٰهُ تَدْعُونَ لَوْ اَنْتُمْ مَا دَقَلْتُمْ.

در این حالت انسان با معرفت فطرت خویش روی می آورد.

۴ در بحث کان الناس اتفیع مردم بر معرفت خداوند مضطرب شده اند. و خداوند به محمد برانها فراموش عارفان کرده است. قال تعالی: پیامبران با معرفت خویش برسند. از این رو جهت با وجود آنها بر مردم نماز می شود. و کافر و معین ملتهرا جهت و تذکره پیامبر و انما متخس می شود.

سوال: اگر معین و کافر بعد از جهت آنها تذکره آنها مطرح می شود پس چگونه در آیات با ما و ضراء خداوند می فرماید که بعد از اینکه شکاکان که می شنو کافر می شوند:

۱- مکتوبت: فَلَمَّا تَبَاهَمُ اِلَى الْبَرِّ اِذْ هُمْ يَشْرِكُونَ ۹۵

۲- اسراء: فَلَمَّا تَبَايَعُوا اِلَى الْبَرِّ اَعْرِضْ عَنْهُمْ وَكَانَ الْاِنْسَانُ كَفُوْرًا ۹۶

جواب: این آیات برای مشرکان است که بعد از جهت آوردن پیامبران مشرک شده اند.

و نه برای فلال. و انما جهت برای مبارزات ایمان نشان است.

و اما فلال که دعوت پیامبران هرگز به توشنشان ندرده است هر چند در سختی و گرفتاری متوجه خداوند می شوند ولی توبه این توبه و توبه کفر و شرک ایمان نیست البتة این فلما را با توبه به آیه اِنْ اَمَّا الْاِنْسَانُ

اِنَّهُ وَادِعٌ تفسیرش را در این آیه (ما كنا معذبين حتى نبغى رسولاً)

پس کفر و شرک که در این گونه آیات بعد از بیرون آمدن از گرفتاری ذکر شده شرک و کفر ابتدائی نیست بلکه برگشتن به شرک سابق است.

حدیث : امیرالمومنین : و اصطفیٰ سبعائة من قرله انبیاء أخذ علی الرضی مائة منهم و علی تبلیغ الرسالة اما منهم ثمان مائة لکن قلنا عهد الله اليهم فجهلوا فقا و اتخذوا

الانذار و اتوا لجمع الثمان مائة من معرفته و اقتطعتهم من مبادئه فبعث قیوم رساله و راقب اليهم انبیاءه لیسئادهم مع ميثاق فطرياً و یه کثر و هم یخسین بقیة و یستجوا لیلهم

بالتبلیغ

امیرالمومنین باین حدیث اشاره به هدف بعثت پیامبران مکیه که مکرر صرفت و عهد ندانند در زمان یوم العهد است که ندانند فراموشی بر آنان عارض نگردد است که اگر پیامبران نبودند کسی ندانند را باید از یادش آورد

و وقتی ندانند بگویند بخواند کسی را به خاطر اعمالش مجازات کتبه اول باید بر او آن حکمانی بفرستد تا آنها را از غفلت بیرون آورد و خواندن هفت (بدر) را به آنها بیاموزند و اگر کسی پس از بیداشدن غفلت نماید این راه آن را بیند و او را از مبادت ندانند دارد

در چنین مواردی تر ندانند پیامبرانش را حاضرست که عهد ندانند را به آنها گوشزد کتبه و از آنها بپرسد که بر عهد خویش با آنها باشد. سوریه ۱۱۶ باین بیان فراموشی

۲- قال امام الصادق علیه السلام یقول علی فطره، فو صد و قاط

در حدیث دیگر : ما من مولود یولد الا علی الفطرة فاعناه (اللدان) یهو دایه و یبقر اناه

یوحسانه و سائل السیفه ج ۱ ص ۱۲۵

اگر انسان بدون تکریم پیامبران خدا شناس نشود با تالیع غیر از آن نامها به حیثیت رجوع خویش پس نمیبرد بلکه او به نداس یعقوبیان و غیر فیان رجوع میان آنها اورد نام خود ساقط اند منصرف خواهد شد

بالفعل تعقد معرفته بالفطرة تثبت حجة

۱) عقده قلبی معرفت خداوند توسط عقل صورت میگیرد و با فطرت جهت خداوند بر فطرت تمام می شود
از متون دینی مهم ترین ثبت خداوند بر فطرت که همان جهت ما با وجود آن جهت شمرده می شود در این حدیث شریف حضرت هم به عنوان جهت الهی است.

این دلائل حکایت کند که خداوند خویش را بر انسان ها معرفی کرده است. و عقل هم به تنهایی در این جهت کفایت نمی کند و انسان با نور عقل با معرفت خویش راه نمی یابد.
با وجود معرفت فطری انسان را با پیروی از فرمان های خداوند موظف می کند و تسلیم و خضوع و بندگی در مقابل او را بر انسان لازم می آید.

۲) قول امام صادق در معانی (قل هو الله احد) در کتاب کافی ج ۱ است.

معرفت عند کمال با حلی
و لا ما لم یزید فی: خود همان اعنی از معنی و ملحق را با خداوند متعال در هنگام گرفتاری و سختی ها

دلیلی بر فطری بودن معرفت خداوند است.
و آیات قرآن: خلد ۱۳: فلما جاءهم آتائنا مبعرة قالوا هذا یسر مبین و بعدوا بها و استیقنتها

انفسهم ظلماتا و ملها.
و لدن ما آیات خداوند را انکار می کنند.

۳- امیر المومنین. در عده الشرائع ج ۱ ص ۲۴۲
ان افضل ما توسل به التوسل الی الله سبحانه و تعالی بالایمان به و برسوله و البهادر فی سبیل
ثبوت ذررة الاسلام و الله الاطلاق فانها الخطرة
ایضا کلام الاطلاق را همان خطر دانسته شده است.

۶- امام حسین در رجال کشی ۱۱۴: «فمن شيعتنا على الفطرة التي بعث الله عليها»

۵ اهل (۴) هم را با تکرار باز می دارند ولی آن کسانی که به تکرار عمل و گوش زد می شود و گوش می دهند
شیعیان اند به الحقیقه؛

(۵) تنها مسیر توحید و معرفت فطری ولایت اهل بیت (ع) اند.

۷- امام باقر در الکافی ج ۱ ص ۲۸۲: «كانت شريعة لنوح أن يُعبد الله بالتوحيد والاخلص وبلغ

الانذار وهي الفطرة التي فطر الناس عليها، آفة الله ميتة على نوح وعل النبیین

أن يعبدوا الله تبارک وتعالى ولا يشركوا به شيئاً.

۵ همین که این روایت نشان می دهد که خداوند از بندگان بپایان گرفت که توحید و تکی شرک است.

۱- امام صادق: الکافی ج ۱ ص ۳۶: «كان ابراهيم في شيعته على الفطرة التي فطر الله نوحا بل

الخلق عليها حتى هداه الله الى دينه واجباه.

۵ در آیه امّا وانه بیان کردیم. تا مردم تبدیل نوح ضلال بودند و بر هدایت نبودند.

در حضرت ابراهیم نیز همین مسئله است. که خداوند ما تا مردم نوح بر معرفت خویش مفلک و

تا آنکه خداوند آن را هدایت کرد. ولی درست نیست

(۵) فطرت هوایا دارد. پیش از آنکه انسان به مراتب عالیّه فطرت برسد در مراتب تحتیّه

به سر می رسد هر چه مراتب عالی هدایت را در حقیقت خود دارد ولی به دلیل بی توحید و فطرت

از آن نسبت به مرتبّه مالی هدایت بر فطرتی است.

با توحید به این موعود حضرت ابراهیم، در کنار گزینش با نبوت قرار گرفت

(۵) مراد از فطرت در اینجا مراتب مالی است.

۹- امام رضا در الکافی ج ۱ ص ۱۳۶:

الحمد لله الملهم بآراء حمده و فاطمه علی معرفته ربوبية

اما دین فطرت بقول برحقه دین:

۱. امام صادق: در چهار لا نوار ج ۱ ص ۲۷۴:

أَسْأَلُكَ بِتَوْحِيدِكَ الَّذِي فَطَرَ عَلَيْهِ الْعُقُولَ:

۲. امام باقر از امیرالمومنین: چهار لا نوار ج ۱ ص ۱۵۳:

اللَّهُمَّ فَطَرْتَ الْقُلُوبَ عَلَى إِرَادَتِكَ وَفَطَرْتَ الْعُقُولَ عَلَى مَعْرِفَتِكَ

۳. امام صادق: چهار لا نوار ج ۱ ص ۱۵۵:

يَا رَبِّ أَسْأَلُ الْأَحْمَالَ أَفْضَلَ مِنْكَ بِ: قَالَ: قُبَّ الْمَلِكُالَ، فَإِنَّ هَيْلَتَهُمْ عَلَى تَوْحِيدِي

فَإِنَّ أَيْتَهُمْ أَدْخِلَهُمْ بِرَحْمَتِي قَبْتِي

این حدیث کاتبه اشاره دارد که باین روایت کل مخلوق یوکل علی الفلأه که خداوند معبود

زمانی که قبلی روحشان کنم در کونش با بهشت بروند چون بر فطرت من هستند

روایتی غیر مستقیم است: در فصل ۲۸۳، کافی ج ۳ ص ۲۱۹

نموده در روز قیامت: آنکه که صوابه مومنان را به بهشت و کفار را به جهنم وارد کند که خردان

مستغفان، دیوانگان، اهلنال و آنان را که در زمان فطرت به دنیا آمده در همان دنیا از دنیا

رتنا باشند با آنکه آنشی و امر به قول در آن امتحان پس اوقات که آن به بهشت و دیگران

به جهنم می رود.

اما دین مفسور شدن حیوانات به معرفت خدا

۱. امام زین العابدین: کافی ج ۶ ص ۱۳۹:

مَا بِهَيْبَةِ الْبَهَائِغِ فَلَمْ يُبْهَمِ مِنْ أَرْبَعٍ: مَعْرِفَتِهَا بِالرَّبِّ وَمَعْرِفَتِهَا بِالْمَوْتِ

و مَعْرِفَتِهَا بِالْأَنْشِ مِنَ الذِّكْرِ وَمَعْرِفَتِهَا بِالْمَرْغَمِ مِنَ الْخَيْفِ

روایات زیاده است. ذکر نمی کنم.

نقش عقل در حق حید

دلیل روایت امام رضا در حق حید صدوق: ۳۵

بالقول دَقِيقَةُ مَعْرِفَةٍ و بِالْفَعْلَةِ ثَبَاتُ حَقِّهِ

شناخت معرفت ندانند به وسیله عقل است. که عین و ثبوت پیدا کنند در فعل است.

حتی اگر معرفت ندانند به وسیله تنها فعل است (اصوات افکار) عین و حاصل شود.

باز هم عین نمی شود تا عقل ثابت نمی شود.

بلکه به عبارتی دیگر ما به وسیله عقل است. که ما به فعل است ای که ندانند ما را بر آن دلالت کرده است. می رسد.

مفهوم کردن (یا همان معرفت ظری) باین معناییست که ما دیگر با عقل کار نداریم. بلکه باین معنا است. ما در معال قبل خوانند ما را با آن معرفت خویش مفهوم کردن است. یا نقش خویش را بر ما نشان داده است. حال ما که در این دنیا آن عین یا معرفت را بر ما نرساند. از چاره های ما نتوانیم بدست بیاریم.

۱. عقل: حجت درون

۲. امام: حجت بیرون: وظیفه امام این است که ما را به معرفت نزدیک کند. و ما به وسیله عقل یا به وسیله معرفت (دل) به عبارت دیگر امام به وسیله عقل معرفت (دل) یا بیدار از غفلت می کند.

و وظیفه امام زیاد است. حال این یکی کافی است که نقش امام در این زمینه را بر سرش نشاند. که

۱. تبیین هدف هد ندارند.

۲. چگونه رسیدن به هدف ندارند - دلال و حرام ...

بعد از آنکه به آیات و روایاتی که در باره خود و معرفت فطری پرداخته
و فهمیده که خداوند تبارک و تعالی از ما عهد و میثاق گرفته است. و نفس خویش را بر ما
تسلط دارد است.

با روایات و دلایلی از این بحث می پردازم.

وقتی خداوند متعال نفس خویش را بر بندگان تسلط داده و فرمود: (أَلَمْ يَكُنْ لَكُمْ آيَاتُ)
و این تسلط دادن نفس خویش و گرفتن عهد و میثاق بستن او تا روز قیامت برای این
چنین بود که بندگان بر ندانند هیچ چیزی نداشته باشند که گفتند: گفتند: (قُلْ لَّيْسَ أَشْرَكُ
بِآبَائِنَا). را دیگر نگویید.

زیرا اگر چنین نبود و انسان مستقیماً بدون هیچ سابقه‌ای به تدریج پایه دنیا را نهاد
می توانست. مدعی غفلت از ندانند که چون این دنیا خانه حجاب و غفلت
است. و اثر می توانست. مدعی تاثیر پدران و محیط در ایمان و کفر شود. چون در
دنیا ممکن است. دین پدران و محیط با هم بر دین فرزندان تاثیر گذار باشد.
حال این غیر ممکن است. که خداوند به خاطر نادانی (شک) ما را بازخواست کند در موردی
که حقار به ما نشان نداده است. و چون بر ما غفلت عارفان کرده است.
پیامبران و اهل بیت را به سعی ما فرستاد که ما را از غفلت بیرون آورند و انما حجت کند
و روایات تصریح دارند که اگر ندانند نفس خویش را بر بندگان مسلط نمی کند هیچ کس خداوند را
نمی توانست بشناسد.

اما باقر، گمانی ۱۲ و ۱۳

آخر جین ظفر آدم زُریتها اس یوم الیامه تنفریوا کالدَّر ففرطهم و اراهم نفسه

ولو لا ذلك لم يعرف آدم ربّه

این عین دلیل عقلی است.

خداوند بر فرضی که خودش را بر ما شناسانده است. و قفل عقلت نیز بر ما عارفی کرده است. نمی تواند از ما بازخواست کند که چرا شرک و رزیدیم.

این روایت تفریح هم بر شناساندن خداوند نفس خویش را و هم گرفتن عهد و میثاق بر معرفت خویش و شرک و رزیدیم. و تبعیت انبیا و ائمه.

و در این صورت است. که نمی تواند خداوند بازخواست کند از خطا از معرفت خویش در صورت تذکر انبیا و ائمه.

و اگر این چنین نبود یعنی عهد نمی گرفت خداوند بر معرفت خویش و یا ما بدون معرفت قبلی یا به دنیا می پرداخت. دیگر خداوند حقان بازخواست نداشت بر شرک و کفر ما. نفس با وجود

تعالیم ائمه اطهار (علیهم السلام) بایه عهدی باشد تا حقان بازخواست داشته باشد.

و نکته دیگر آن است که بایه معرفت باشد و به عهد گرفته شود.

و اگر عهد نبود و معرفت نبود از چپ موضوعی عهد گرفته شده است. و عهد از شرک

نورزیدیم به نداشت. مگر ما نداریم شناختیم که بتوانیم بانه تر عهد با آن عمل کنیم

و شرک را عین خدا پرستی می دانیم و آن را معرفت خداوند می دانیم.

سوال: آیا باشد میتوان صرفت فدا را بدست آورد؟

جواب: خیر، اول باید ببینیم تعریف مثل چیست و مثل چه قدر قدرت دارد.

مثل همان طوری که در روایات باب مثل کافی است. و فوآن را فهمیدیم.
مثل یعنی وسیله ای بر آن کسی صرفت و راهیما به فیروشر (دعوت کشته) و این طوری
که هست. فداوند مثل را خلق کرده است. فلق (قدر) محدود کردن است.
و قی محدود شده و غیر نامحدود و سترس ندارد.

بلکه فداوند مثل را آورده است. به بشر که راه فیروشر و تقع و فرار برساند. و دعوت
به آن کند و تفرساد کار درک صرفت خویش بکند.

بلکه وظیفه مثل، تسلیم و استعلا است. (تصدیق - خضوع). راهیما می ماند که فدا
حاکم خودت باید حجت فدا را گوش کنی مثلاً، کار مثل این است.
و قی فدا می شناسانده باشد تبعیت به مقام دارد. یا کار می کند از او فوآستارا
بفهمد یعنی درک پیامبر و حجت که راه آن از طریق صبره است. پس با مثل
که صبره به آن تقارین که ذکر کردند شناخت تبعیت میکند یعنی مثل مکم به
تبعیت می دهد (مد) دعوت میکند.

و هر کس که گفت: من رسول فدا و تاریخ کسی در باره فدا اعتراض نکرد بلکه گفتند
دلیل بیاور. یعنی فدا بر آن هم ثابت بود بلکه سرکش و تبعیت از رسول
عالی فداوند بود.

۱۶
معهذ تیر با علم درک می شود که این کار از بشر ما رهنمی شود پس مثل حکم مکنه
یعنی دعوت مکنه که از آن صاحب معهذ تبعیت کند.
وقتی از بشر ما رهنمی شود، یعنی پشت آن خدا است، وقتی خدا تعریف نشده
است. این حکم دیگر بر معنا است که این از طرف خدا آمده که تبعیت
باید بشود.

این براهین اثبات خداوند را من فکر می کنم این است که اینها عقلی
نبیت بلکه علمی است.

و علم و عقل مکمل یکدیگر اند.
و عقل دعوت به چیزها که که در باره آن علم ندارد و دعوت به تبعیت
شخصی تیر می کند.

عقل گارش دعوت است در تمام مسائل و علمی، مثلاً در فقه، من مفلوحان
باید تبعیت خدا بکنم یا لکن بچرخم.

فطر کامل من در باره خود فطری در جهت با سید
 من خود فطری را این طور معنا می کنم که خداوند و ترس را در مقرر داده است. ثابت و این
 با معرفت خدا بر سید و این معرفت فطری است.
 و در آیات اهل بیت علیهم السلام کامن گوید اگر معرفت فطری نبود نمی توانستیم به
 معرفت خداوند برسیم و بر اینی که مضمون کرده است. عقل ها را بر خود می بینیم با این معنا
 می گیریم که خداوند قدرت را با ما داده است. ثابت و این با معرفتش بر سید با عقل
 که در سرشت ما قرار داده است.

با این طریق که خداوند هر کس با عقل من می بینیم از مضمون به مانع بر سید. حال این را برای
 ما مضمون کرده است. یا قرار داده است.

اگر خداوند این را برای ما قرار نمی داد اهلان می فهمیدیم.
 بعد اگر بر اینی به من رسید که تا کنونی به معرفت يوم السبت من رسد قبول می کنم و اگر
 هم برسد خداوند با چه واسطه ای با ما می ماند که ثالث ما است. خبر این است که با ما
 می ماند ما ضلوع می بینیم و مضمون می فالتی من خواهد بود فالتی شما منم. باز این شد فطری
 ما را من خودم شک دارم که در عالم ذر با مانعش با ما می ماند که مانع دارد اولین وضع
 که پیش از وضعش

خود ما سید این روش فطری بود چون به خودش نگاه کرد بعد فهمید ما فطری را در این
 راه را معلوم است خداوند برایش حقد کرده
 و کل مضمون فطر علی فطره به این فطرت را من اینگونه تفسیر می کنم که قدرت

که مضمون درین اسلام
 را قرار داد که با اسلام گرایش پیدا کند حتی در حالت یهودی و
 نبی که نیکو اهل بیت تدبیر می دهند به پیش می روند. نبی به معرفت فطری که ندارند و شری می شناسند
 را در ما ایجاد کرده است. که می فهمیم هر مضمون مانعی را در غیر از خودش نبی این را عقل ما نمید
 که هم با آیات سازگارتر است. هم با عقل

معرفة : بفتح لنت و منهم من :

عرف : یعنی شناساندن : عرف البیت : شناساندن ~~مکان~~ خانه را :

و یا فلان را شناختم به چاه و ... یعنی به آیات و نشانه های که این آدمی را من
تا حالا ندیده بودم و در دلم افطراب داشت که این کیست چه وقتی به وسیله و نشانه او را
شناختم در دلم آرامش یابانم به این می گویند معرفت که اگر مبارک دیگر او را ندیده به وسیله

آیه ها او را بشناسم.

فب چه مشکلی دارد که این معرفت به وسیله آیات محتمل باشد و بایرمان محلی ؟
بعد از آیه و نشانه به ندانند پس می بریم که آنجا بنوع امیرالمومنین مفرجیند من آیه الله الفعلی
هست که از او پی به ندانند می بریم و راه رسیدن به ندانند از طریق آیات است که واقعا آیه
احمد بیت علیه السلام اند که به فرمایش امیرالمومنین کسی از ما نرسد به ندانند و سر ندانند و
را با دست مرکه . العباد مفعول است این روایت کاضی باب چیست